گفتگو: فرصتی دوباره برای میرزا

فردی، امیر حسین

امیر حسین فردی متولد 1328 روستای«قره تپه»اردبیل است.او در سال 1358 نخستین اثر خود را در مجلهء«عروةالوثقی»به چاپ رسانید.

پس از تأسیس جنگ ادبی-هنری سوره(بچه‏های مسجد)در سال 59،از سال 61 به سردبیری‏ مجلهء«کیهان بچه‏ها»درآمد و تا کنون قریب به بیست سال است که او و«کیهان بچه‏ها»با یکدیگر عجین شده‏اند.

از«امیر حسین فردی»تا کنون شانزده کتاب برای کودکان و نوجوانان منتشر شده است.همچنین‏ مقالات و مصاحبه‏های متعددی از وی در نشریات به چاپ رسیده است.

گفتگویی که در پی می‏آید به بهانهء انتشار آخرین از این نویسنده پرتلاش انجام گرفته‏ است.

از چه زمانی فکر نوشتن دربارهء میرزا کوچک خان به ذهن شما رسید؟

سالهای اولیه دههء پنجاه،بعد از خواندن کتاب سردار جنگل،آن هم در کتابخانهء مسجد محل که عضو آن بودم.بعد از خواندن کتاب دلم برای تنهایی میرزا سوخت.

او وظیفه‏اش را انجام داده و رفته بود،حالا ما بودیم و آنچه که باید انجام‏ می‏دادیم.روشنفکران غرب‏زده و نیز وابسته به دربار به امثال میرزا کوچک‏ خان نظر خوشی نداشتند.مارکسیستها هم،همین‏طور،میرزا با استقامت و شهادت خود چهره واقعی حاکمان شوروی را در میان ملل شرق و خاورمیانه‏ افشا کرده بود،بنابراین دستگاه تبلیغاتی وابسته به شوروی در داخل،به شدت‏ در جهت تحریف چهره و رسالت میرزا کوچک خان فعالیت می‏کرد تا مانع‏ رسوایی کشور به اصطلاح شوراها شود.فکر انقلاب دینی آن سالها کم‏کم پا می‏گرفت و من هم آن زمان تصمیم گرفتم به سهم خود فکری برای سردار جنگل و آرمانهای شریف او بکنم و آن نوشتن کتابی درباره زندگی او بود که خوشبختانه‏ این توفیق در آغاز دهه هشتاد نصیب بنده شد.

تحقیقات شما درباره شخصیت میرزا کوچک خان و قیام جنگل‏ به چه صورت شکل گرفت؟

من اولین بار میرزا را در کتاب ارزنده سردار جنگل،نوشته ابراهیم فخرایی که‏ از نزدیکان میرزا و نیز وزیر فرهنگ و معارف نهضت جنگل بود،شناختم.اما وقتی خواستم زندگی او را بنویسم تنها به آن کتاب اکتفا نکردم.برای اینکه‏ دامنه تحقیقاتم گسترده‏تر باشد،کتابهای بیشتری خواندم،از جمله کتاب‏ شوروی و نهضت جنگل،نوشته مصطفی شعاعیان را که از مارکسیستهای‏ معروف بود در کتابش به نکات مهمی اشاره کرده است.

این مطلب که باید تاریخ در نگاه نویسنده دورنی شود و سپس‏ با نگاه نویسنده به رشته تحریر درآید تا چه حد صحیح است؟

در مورد کوچک جنگلی آیا این اتفاق افتاده است؟

نه تنها تاریخ،بلکه جغرافیا هم باید در نگاه نویسنده درونی شود تا حاصلش‏ یک اثر هنری بشود.اصلا کار هنرمند بازآفرینی جهانی است که در آن زندگی‏ می‏کند و این تنها با درونی کردن جهان امکان‏پذیر است،در غیر این صورت‏ آنچه که بر قلم جاری می‏شود فاقد فرایند خلاقانه و هنرمندان خواهد بود.

با توجه به اینکه داستانها تابع ضرورتهای هر جامعه‏ای هستند، اکنون که با فروپاشی شوروی تز مارکسیسم به انزوا کشیده‏ شده است،به نظر شما تا چه حد این داستان می‏تواند مشکلات‏ فعلی جامعه را پاسخگو باشد؟

در قانون اساسی برای حل مشکلات فعلی و حتی آتی جامعه قوای سه گانه‏ پیش‏بینی شده است،به نظرم بهتر است از تداخل در کارها بپرهیزم،بی‏خود جلوی دست و پای آنها را نگیریم و بگذاریم خودشان مشکلات جامعه را بر اساس شروع وظایفی که دارند حل کنند.یک بار در شوروی مورد اشاره، ادبیات را به‏عنوان انبر و چکش و پتک برای حل مشکلات جامعه وارد میدان‏ کردند،که در این میان پشم ادبیات ریخت و تبدیل به پدیده‏ای مضحک و بی‏بو و خاصیت شد،چرا؟برای اینکه می‏خواستند از ادبیات و هنر به‏عنوان‏ تراکتور در کالخوزها و پیچ و مهره در کارخانه‏ها استفاده کنند،که آبروی ادبیات‏ روسیه را بردند.ادبیات،فراتر از مکان و زمان و مشکلات قضایی و اجرایی‏ و مدنی است.ادبیات در عین پایبندی به مفاهیم متعالی،به سرنوشت انسان، و جامعه و تاریخ،نمی‏تواند تاریخ مصرف داشته باشد.نمی‏تواند نقش مقاله،طیز و فکاهه را ایفا کند.من اگر می‏خواستم با نوشتن کتاب میرزا کوچک خان‏ تنها نظر به محکوم کردن حکومت شوروی داشته باشم،علی‏القاعده نمی‏بایست‏ می‏نوشتم.نگاه من به میرزا به‏عنوان انسان متعهد،آزاده و مسلمانی نگاه‏ کردم که در شرایط بسیار سخت تاریخی پرچم استقلال این ملت را به دوش‏ کشید و در این راه شهید شد.برای من شخص میرزا،زندگی و آرمان او،که‏ با آرزوهای ملت ما پیوند خورده بود،مطرح بود،دوست‏داشتنی بود. محکومیت شوروی و انگلیس و غیره در حاشیه قرار داشت.من اگر در ترسیم‏ سیمای انسانی میرزا موفق می‏شدم،هم شوروی را محکوم کرده بودم،هم‏ انگلیس را و هم استبداد داخلی را.باید سعی می‏کردم در داستانم دوباره به‏ میرزا فرصت زندگی بدهم.او را زنده بکنم و به حافظه تاریخی سرزمین‏ بسپارم.میرزا بماند،زندگی کند،حرف بزند.آن وقت مقصود حاصل می‏شد.

نوع کارهایی که با موضوع زندگینامه شخصیتهای بزرگ نوشته‏ می‏شود،برای نویسنده چه دشواریهایی دارد؟

بزرگترین دشوراری‏اش برای یک نویسنده این است که مانع نویسندگی او می‏شود!اگر بپذیریم که نویسندگی یعنی ابداع،خلاقیت و طراحی جهانی‏ دیگر،وقتی چنین نویسنده‏ای با صخره‏ای به نام مستندات تاریخی و واقعیتهای غیرقابل انکار مواجه می‏شود،از حرکت باز می‏ماند و اگر خیلی همت داشته باشد فرهادوار تیشه برمی‏دارد و از دل آن صخره‏های سنگی،شخصیت‏تراشی‏ می‏کند.مثل میکل آنژ،که شخصیتهایش را از دل سنگ بیرون می‏کشد و البته نه مثل رومن رولان که وقتی می‏خواهد زندگی میکل آنژ را بنویسد،به‏ روایت ساده تاریخی متوسل می‏شود و دیگر رومن رولان جان شیفته نیست، بلکه تنها یک مورخ است که با کمی نثر ادبی و نکته‏سنجیهای خاص، آنژ،گاندی و...نوشته،تنها یک ورخ ملایم،دقیق،نازک‏بین و جذاب است، اما آنجایی که ژان کریستف را می‏نویسد-که می‏گوید براساس زندگی بتهون‏ شکل گرفته-دیگر پایبند هیچ قید تاریخی نمی‏ماند و سر تا پای آن جهان‏ باشکوه را خود خلق می‏کند تا یکی از بهترین رمانهای تاریخی را نوشته باشد، به نظرم رومن رولان بهترین مثال برای پرسش شما باشد. چریکهای فدایی،میزرا کوچک خان را قاتل حیدر عمو اغلی‏ معرفی می‏کردند.واقعیت چیست؛و نقش حیدر عمو اوغلی چه‏ بوده؟

واقعیت این است که حیدر خان عمو اوغلی توسط مجاهدین جنگل کشته‏ می‏شود،اما نه به دستور میرزا کوچک خان،بلکه جنگلیها خودسرانه این کار را می‏کنند.

حیدر خان عمو اوغلی پس از کودتایی که احسان‏اله خان و خالو قربان علیه میرزا انجام می‏دهند،ار شوروی به ایران می‏آید.در واقع قصد او و فرستادگانش این‏ بوده که اوضاع جنگل را به سود شوروی سامان بدهد.حیدر خان‏ عمو اوغلی از دوران انقلاب مشروطیت در صحنهء مبارزه‏ حضور داشته.او ایرانی بود و از اهالی سلماس در حیدر خان عمو اوغلی پس از کودتایی که‏ احسان‏اله خان و خالو قربان علیه‏ میرزا انجام می‏دهند،از شوروی به ایران‏ می‏آید.در واقع قصد او و فرستندگانش این‏ بوده که اوضاع جنگل را به سود شوروی سامان‏ بدهد.حیدر خان عمو اوغلی از دوران‏ انقلاب مشروطیت در صحنهء مبارزه حضور داشته.او ایرانی بود و از اهالی سلماس. در انقلاب شوروی به بلشویکها پیوست و مورد اعتماد آنها واقع شد

انقلاب شوروی به بلشویکها پیوست و مورد اعتماد آنها واقع شد.حیدر خان عمو اوغلی زمانی وارد ایران شد که تشکیلات جنگل از هم گسسته‏ بود.مجاهدین به صورت گروههای پراکنده‏ای‏ درآمده بودند و سرخود عمل می‏کردند.وقتی‏ او وارد جنگل می‏شود،مجاهدین او را شناسایی‏ می‏کنند و چون می‏دانستند او عامل شوروی‏ است،بدون کسب اجازه،بر اثر سوءتفاهمی‏ حیدر خان را اعدام می‏کنند.وقتی میرزا این‏ خبر را می‏شنود،ناراحت می‏شود.با شناختی‏ که از شخصیت میرزا هست،اصولا او به این‏ شکل اهل خشونت و آدم‏کشی نبوده و تا آنجا که‏ امکان داشته سعی می‏کرده با صحبت و محبت مخالفان‏ خود را مجاب کند،که همین شیوه بارها مورد اعتراض مجاهدین‏ جنگل و گروهی از سران آن قرار می‏گیرد که میرزا بیش از حد رئوف و اهل‏ مدارا و فاقد خشونت انقلابی است.می‏توان گفت که حیدر خان عمو اوغلی، قرباین اوضاع آشفته‏ای شد که عوامل شوروی و کمونیستهای دست نشانده‏ آنها مسببش بوده‏اند،نه میرزا کوچک خان.

با توجه به این که فضای حاکم بر داستان شما فضای یک‏ استان شمالی کشور است،فکر می‏کنید چه مقدار از انتظار خوانندگان را درباره نمود فرهنگ،آداب و رسوم و لهجه...آنجا در داستانتان برآورده کرده‏اید؟

در مدتی که این داستان را می‏نوشتم،احساس می‏کردم در جنگل نفس‏ می‏کشم و یا از یالهای کوهها بالا می‏روم.به میزانی که با منطقه آشنایی‏ داشتم،از آداب و رسم و رسومات آنجا در داستان استفاده کرده‏ام،از این نظر مشکلی پیش رویم نبود و احساس کمبود نکردم،البته اگر بیشتر با اجزای‏ زندگی قهرمانان داستان آشنا می‏شدم.و در صورت لزوم آنها را در متن داستان‏ به کار می‏بستم،بهتر می‏شد.

اگر اکنون بخواهید این داستان را برای بار دیگر بازنویسی‏ کنید،دیگر دلم نمی‏خواهد برگردم و نگاهش کنم و بخوانم،چه برسد به بازنویسی و چندباره نویسی.اینکه موقع نوشتن آن چه تغییراتی ممکن‏ است بیفتد،نمی‏دانم.

با توجه به نثر روان و صحنه‏پردازیهای خاص آن،آیا این داستان‏ برای نوجوانان و جوانان نوشته شده یا مخاطب آن بزرگسالان‏ بوده‏اند؟

یک اتفاقهایی در آن می‏افتد و حرفهایی زده می‏شود،که صلاح نیست نوجوانان‏ خیلی با آنها درگیر بشوند،برای آنها هم ننوشته‏ام،مخاطب کتاب،بزرگسالان‏ بوده‏اند،همین‏طور جوانان من با نوجوانها کاری نداشته‏ام. در ترسیم مردمی که ابتدا با میزرا همکاری می‏کنند و سپس او را تنها می‏گذارند،داستان زبان روشن و صریحی را به تصویر نمی‏کشد.البته می‏دانیم که مردم از مبارزه و جنگ خسته‏ شده‏اند،ولی سرعت تغییرات میان ایمان و مارکسیسم یا حمایت و عدم حمایت از میرزا،مخاطب را غافلگیر می‏کند.نظر شما چیست؟

به نظرم تجزیه و تحلیل وقایع جامعه‏شناسانه را به گردن مورخ بیندازیم بهتر است.در کتاب کوچک جنگلی آن زن بیوهء روستایی به نمایندگی بیشتر مردم‏ منطقه حرف می‏زند،آن زمان آرایش صحنه به گونه‏ای بود که همه می‏دانستند دیگر میرزا شناسی ندارد،قدرتهای شرق و غرب و همین‏طور استبداد داخلی‏ تصمیم گرفته‏اند میرزا را کنار بگذارند و نهضت جنگل نهضتی نبود که بتواند بدون همپیمایی با یک قدرت به حیات خود ادامه بدهد.البته این هم‏پیمایی‏ به منزلهء وابستگی و پیروزی نیست،اما واقعیت این است که میرزا نمی‏توانست‏ همزمان در مقابل انگلیس،رضا خان و شوروی مقاومت کند.خود او این را می‏دانست،مردم هم می‏دانستند.هنر بزرگ میرزا شناخت شرایط و انتخاب‏ شایسته بود.وقتی سفیر شوروی در ایران آقای روتشتن به میرزا می‏گوید که به نظر دولت متبوع وی تاریخ مصرف نهضت جنگل تمام‏ شده است و بهتر است میرزا با گرفتن حقوق ماهیانه‏ای‏ در دولت شوروی به گوشه‏ای برود و سر در زندگی خود فرو ببرد،میرزا برمی‏آشوبد،که مگر من با خواست‏ دولت شوروی اسلحه به دست گرفتم که به میل‏ آنها خود را خلع سلاح کنم؟و بدین ترتیب او ننگ‏ وابستگی به بیگانگان را از خود دور می‏کند و راه‏ کوهستانهای یخ بسته را در پیش می‏گیرد تا شاید بار دیگر فرصت و شرایط مبارزه برایش فراهم شود که چنین نمی‏شود.

به نظرم میرزا انسان بسیار واقع‏بین،باهوش و صادقی بود.بی‏جهت لجاجت نمی‏کرد و اطرافیانش‏ را به کشتن نمی‏داد.درعین‏حال اهل ترس و محافظه‏کاری هم نبود.به همین دلیل هم با شهادت‏ حماسی خود و نیز با نامه‏نگاریهایی که با صاحبان کرملین‏ داشت،ماهیت حکومت شوروی را برملا کرد و چهره واقعی آنها را بر اهل نظر و مردم ایران شناساند.

شهید میرزا کوچک خان جنگلی،در تاریخ معاصر ایران مقامی بزرک دارد. زندگی و مبارزات او چراغ را آیندگان بود تا گام در تاریکی برندارد و راه را از چاه تشخیص بدهند.روانش شاد و روحش با اولیاء خدا مشحور باد.

به نظر شما تفاوت قیام جنگل و انقلاب اسلامی بر چه پایه‏هایی‏ است که قیام جنگل با شکست رو به رو می‏شود و انقلاب به‏ پیروزی می‏رسد؟

قیام جنگل و قیام 15 خرداد و نیز قیامهای مشابه دیگر،همه زمینه‏ساز انقلاب‏ اسلامی بودند.می‏دانید که برای پیروزی یک انقلاب بزرگ شرایط فکری، اقتصادی،سیاسی،صف‏بندی و آرایش نیروهای اجتماعی و نیز جهانی لازم‏ است تا آن تحول بزرگ به وقوع بپیوندد.چنین کار عظیمی،امکان ندارد بدون آن مقدمات عملی شود.قیام جنگل،یکی از نخستین قیامهایی بود که‏ با هدف استقرار یک حکومت دینی و ملی شکل گرفت،اما چون شرایط فراهم‏ نبود،منجر به شهادت مؤسس آن شد.مردم ایران در آن زمان تعریف روشنی‏ او حکومت دینی نداشتند،این نوع حکومت برای آن تبیین نشده بود.

در چه نقطه‏ای نزدیکی بیشتری را با شخصیت میرزا کوچک‏ خان احساس کردید؟

-خیلی جاها،اما دو جا بیشتر،یکی آن وقتی که تنها به گیلان می‏آید،و دیگر آنجا که جنازه منجمد گائوک آلمانی را به دوش می‏کشد و می‏خواهد از گیلان‏ خارج شود.میرزا به نظر من در پایان زندگی‏اش نماد تام و تمام انسانهای‏ اصیل این سرزمین و به معنایی گسترده،او فریاد مظلومیت ملتی بود که در آن زمان دامنه پژواکش در فضای کوهستانهای یخ‏زده این سرزمین بسیار کم دامنه و محو بود.

این صدا در آن زمان در حلقوم سرد و منجمد کوهستان ماند و جایی نرسید. بیگانیگان و عوامل آنها با های‏وهوی و پایکوبی استقلال‏ ملت را پایمال کردند و فریادها در گلو ماند و یا در میان‏ دره‏ها سرگردان شد.میرزا فریاد درد و تنهایی این‏ میرزا به نظر من در پایان‏ زندگی‏اش نماد تام و تمام‏ انسانهای اصیل این سرزمین و به‏ معنایی گسترده،او فریاد مظلومیت‏ ملتی بود که در آن زمان دامنه پژواکش‏ در فضای کوهستانهای یخ‏زده این‏ سرزمین بسیار کم دامنه و محو بود.

ملت در آن زمانه بود و البته سند رسوایی استالینیزم‏ خشن و خونریز که نهضت جنگل اولین قربانی‏ برون مرزی آنها در زیر پای سرمایه‏داران‏ انگلیس بود.

احساس می‏شود بعضی از شخصیت‏ها وارد داستان می‏شوند و پس از اندکی از آن خارج می‏شود، به عبارت دیگر حضور مستمری‏ ندارند،مثل مونس،نریمان و...چرا برای‏ این شخصیتها این اتفاق می‏افتد؟

-برای اینکه این شخصیتها،شخصیتهای اصیل‏ نیستند،پیرامونی‏اند،مأموریت دارند برای پیش‏برد داستان‏ وارد آن بشوند و بعد از ایفای نقش در زمان مناسب صحنه‏ را ترک کنند،همه آنها بر گرد شخصیت میرزا جمع شده‏اند تا نقش اصلی‏ را او بازی کند.بنابراین آنها ناگزیر به حکم مأموریتی که داشتند باید می‏آمدند و چند صباحی چراغ صحنه را روشن نگه می‏داشتند و بعد هم می‏رفتند،حالا چه بد چه خوب.

بین برخی فصلهای داستان زمان اندکی‏ می‏گذرد و برخی‏ فصلهای دیگر ماهها با فصل قبل فاصله دارند، چرا این اتفاق می‏افتد؟

اگر بپذیریم که نویسنده التزام‏ چندانی به چهار فصل ندارد و هر وقت احساس کرد که‏ زمان گسست و پرسش‏ فرا رسیده است با سه ستاره‏ ناقابل فصلی را به پایان‏ برساند و فصل تازه‏ای را شروع کند،این عمل قابل‏ توجیه می‏تواند باشد.این‏ عمل بستگی به ضرورت‏ پیشرفت داستان و البته‏ توانمندی نویسنده دارد.به‏ گمان من این کار به علت‏ التزام سفت و سخت نویسنده‏ به مستندات تاریخی خیلی‏ مشکل بود.به‏هرحال باید یک جایی قال قضیه کنده‏ می‏شد و از کوهستان به‏ جنگل می‏پریدم و یا از زمستان به بهار،به‏هرحال‏ ناگزیر باید زمان و مکان را مصرف می‏کردیم تا به پایان‏ کار می‏رسیدیم.حالا شاید هم ریخت کار کمی شلخته‏ و بی‏قواره از کار درآمده باشد که آن را هم باید یک خورده‏ به حساب کوهستانی و جنگلی بودن جغرافیای‏ داستان و نابلد بودن نویسنده‏ نسبت به آنجا گذاشت.

چرا میرزا کوچک‏خان‏ بیشتر از زبان شخصیتهای دیگر داستان روایت شده است؟

در تمام مدتی که این کتاب را می‏نوشتم،مراقب بودم خیلی به میرزا نزدیک‏ نشوم.تا آن حدی که در کتابهای تاریخی شخصیت ایشان معرفی‏ شده‏بود،به میرزا نزدیک شدم،سعی کردم حد و حدود را رعایت کنم.میرزا،همان میرزا بماند و من بیشتر تأثیر حضور او را بر روی شخصیتهای خودم منعکس کنم. این دیگران باشند که درباره میرزا حرف بزنند و قضاوت کنند و الی آخر.در داستان من،گمان‏ نمی‏کنم میرزا حرفهای تازه‏ای زده باشد.او مثل‏ خودش است،همانی که بود،من فقط کمی هاله‏ای‏ از خیال پیرامون او به وجود آورده‏ام تا در مرز واقعیت و خیال باشد.

گاهی نویسنده آنقدر به میرزا کوچک خان‏ علاقه‏مند است که نثرش تحت تأثیر قرار می‏گیرد.مانند این که قزاقها در داستان‏ دشمن خطاب می‏شوند!

اگر این‏طور است که می‏فرمایید،حتما از دستم در رفته. بی‏اختیار میرزا بنویس مجاهدین جنگل شده‏ام و به عنوان یک‏ نویسنده،بی‏طرف نمانده‏ام!تنها می‏توانم بگویم که میزان ارادتم به سردار جنگل موجب این غفلت تکنیکی شده است.اگر این ارادت و مودت نبود، اصل کار می‏لنگید و کتابی نوشته نمی‏شد.در هر حال حق با شماست،قرار است موقع نوشتن داستان،اصل بی‏طرفی رعایت شود و داور به نفع کسی‏ سوت نزند!

شخصیتهایی چون مونس، پدرش و نریمان،واقعی‏ بودند یا زاده تخیل شما هستند؟

جملگی محصول کارخانهء خیالبافی‏ نویسنده هستند،تا بیایند و برای‏ میرزا بازار گرمی کنند تا نویسنده‏ دستش در داستان‏نویسی باز باشد و از پرچین مستندات بیرون بپرد و برای جذاب‏تر شدن اثرش کاری‏ کرده باشد.در فقدان آن آدمها، کتاب می‏شد یک زندگینامهء خشک‏ و عبوس.آنها رنگ و بویی به‏ کتاب بخشیدند و معرکه را گرم‏ کردند.

رابطهء میرزا کوچک‏خان با گائوک را چطور ارزیابی‏ می‏کنید؟برداشت گائوگ از این نهضت چه بود؟

گائوک یک افسر آلمانی بود که به‏ عنوان کارشناس نظامی به نهضت‏ جنگل و میرزا کمک می‏کرد.او از بازماندهء افسرانی بود که در جنگ‏ اول به روسیه حمله کرده و بعد شکست خورده بودند.گائوک از طریق قفقاز خودش را به ایران‏ رسانده بود.البته او تنها نبود.تعداد دیگری کارشناس نظامی آلمانی‏ در جنگل بودند،اما در میان آنها چهرهء گائوک به هوشنگ ایران برگردانده‏ می‏شود.این افسر آلمانی تا آخرین‏ لحظه در کنار میرزا می‏ماند و زیبا می‏میرد.